

بررسی ژئوپلیتیک زنجیره‌های تأمین جهانی: سلاح‌انگاری اقتصاد و رقابت بر سر کنترل گلوگاه‌های استراتژیک

احمد رضا حیدریان^۱، حامد ملکی ده‌پارت^۲

^۱ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد، واحد ایلام، ایران.

^۲ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد، واحد ایلام، ایران.

نام نویسنده مسئول:

حامد ملکی ده‌پارت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۰۹

چکیده

در دهه‌های اخیر، زنجیره‌های تأمین جهانی از سازوکارهای صرفاً اقتصادی برای ارتقای کارایی، به ابزارهای راهبردی در رقابت‌های ژئوپلیتیک تبدیل شده‌اند. این پژوهش به بررسی پدیده «سلاح‌انگاری اقتصاد» می‌پردازد؛ فرآیندی که در آن کشورهای دارای سلطه بر گلوگاه‌های استراتژیک (اعم از فناوری، فیزیکی و مالی)، از این وابستگی‌های متقابل به عنوان ابزاری برای اعمال فشار سیاسی و تأمین منافع ملی استفاده می‌کنند. با ظهور تنش‌های فزاینده میان قدرت‌های بزرگ، پارادایم حاکم بر تجارت جهانی از «تولید بهنگام» به سمت «تولید برای روز مبادا» تغییر یافته است. این مطالعه نشان می‌دهد که چگونه کنترل بر گره‌های حیاتی مانند تولید نیمه‌رساناها، مواد معدنی استراتژیک و مسیرهای مواصلاتی دریایی، جغرافیای جدید قدرت را ترسیم می‌کند. یافته‌ها حاکی از آن است که جهان در حال حرکت به سمت بلوک‌بندی‌های جدید و استراتژی‌هایی همچون «دوست‌گزینی» است تا خطرات ناشی از وابستگی به رقبای ژئوپلیتیک را کاهش دهد. این تغییر رویکرد، نه تنها ساختار تولید جهانی را بازتعریف می‌کند، بلکه حاکمیت ملی را با امنیت زنجیره تأمین پیوند می‌زند. در نهایت، تحقیق پیش رو استدلال می‌کند که خودمختاری استراتژیک در عصر حاضر، بیش از آنکه ریشه در قدرت نظامی داشته باشد، در توانایی مدیریت و تاب‌آوری در برابر اختلال در گلوگاه‌های زنجیره ارزش نهفته است.

واژگان کلیدی: سلاح‌انگاری اقتصاد، زنجیره تأمین جهانی، گلوگاه‌های استراتژیک، ژئوپلیتیک فناوری، امنیت اقتصادی.

مقدمه

نظم نوین جهانی که پس از پایان جنگ سرد بر پایه جهانی شدن لیبرال بنا شده بود، امروزه با چالشی بنیادین روبرو گشته است که ریشه در پیوند ناگسستنی سیاست و تجارت دارد. در این دوران، منطق بازار که بر پایه حداکثرسازی سود و کاهش هزینه‌ها استوار بود، جای خود را به منطق ژئوپلیتیک داده است که در آن امنیت زنجیره‌های تأمین اولویت نخست کشورها محسوب می‌شود. وابستگی متقابل که زمانی ضامن صلح جهانی پنداشته می‌شد، اکنون به منبعی برای آسیب‌پذیری تبدیل شده است که قدرت‌ها از آن برای تضعیف رقبا بهره می‌برند.

تحول در ماهیت قدرت باعث شده است که ابزارهای اقتصادی به سلاح‌های راهبردی تبدیل شوند و زنجیره‌های تأمین به عنوان میدان نبرد جدید میان قدرت‌های بزرگ ظهور کنند. این تغییر پارادایم، نتیجه درک این واقعیت است که کنترل بر جریان کالاها، داده‌ها و سرمایه، تأثیری به مراتب پایدارتر از قدرت نظامی سخت‌افزاری در تعیین سرنوشت نظام بین‌الملل دارد. گلوگاه‌های استراتژیک در این میان، نقاطی هستند که هرگونه اختلال در آن‌ها می‌تواند کل سیستم جهانی را با فلج ساختاری و بحران‌های امنیتی مواجه سازد.

رقابت بر سر کنترل این گلوگاه‌ها، از اعماق اقیانوس‌ها در کابل‌های نوری تا ریزترین ساختارهای سیلیکونی در تراشه‌ها و معادن دورافتاده آفریقا و آمریکای لاتین گسترش یافته است. قدرت‌های بزرگ با آگاهی از این موضوع، در حال بازنگری در دکترین‌های امنیتی خود هستند تا از تمرکز بیش از حد زنجیره‌های تأمین در قلمرو رقبا خود جلوگیری کنند. این فرآیند که تحت عناوین جهانی‌زدایی یا ریسک‌زدایی شناخته می‌شود، در واقع تلاشی برای بازپس‌گیری حاکمیت ملی در فضایی است که به شدت به یکدیگر وابسته است.

سلاح‌انگاری اقتصاد به این معناست که دسترسی به بازارهای جهانی و فناوری‌های کلیدی دیگر یک حق عمومی نیست، بلکه امتیازی است که می‌تواند بر اساس وفاداری‌های سیاسی سلب یا اعطا شود. این پدیده باعث شده است که مفهوم «امنیت ملی» از مرزهای جغرافیایی فراتر رفته و به اعماق لایه‌های پیچیده تولید صنعتی و شبکه‌های توزیع نفوذ کند. در چنین شرایطی، شناخت دقیق گلوگاه‌های استراتژیک و مکانیزم‌های عملکرد آن‌ها برای هر بازیگر در عرصه بین‌المللی ضرورتی حیاتی و گریزناپذیر است. این نوشتار در پی آن است که با تحلیل دقیق ابعاد مختلف ژئوپلیتیک زنجیره‌های تأمین، به بررسی چگونگی تبدیل شدن اقتصاد به ابزار جنگی و رقابت بر سر گره‌های حیاتی بپردازد. با تمرکز بر حوزه‌هایی چون انرژی، نیمه‌رساناها، مسیرهای دریایی و سیستم‌های مالی، تلاش می‌شود تا نمایی کلی از نقشه جدید قدرت در جهان ترسیم گردد. هدف نهایی، تبیین این موضوع است که چگونه بازیگران اصلی با بهره‌گیری از استراتژی‌های نوین، به دنبال کسب خودمختاری استراتژیک و تضمین بقای اقتصادی خود در عصر تنش‌های فزاینده هستند.

مفهوم‌شناسی سلاح‌انگاری پیوستگی و تغییر پارادایم از کارایی به امنیت

مفهوم سلاح‌انگاری پیوستگی (Weaponized Interdependence) به معنای بهره‌برداری عمدانه از شبکه‌های متقابل جهانی برای دستیابی به اهداف استراتژیک و اجبار سیاسی است. در این چارچوب، کشورهایی که کنترل گره‌های مرکزی شبکه‌های اطلاعاتی یا مالی را در اختیار دارند، می‌توانند دسترسی سایرین را قطع کرده یا از داده‌های عبوری برای جاسوسی و فشار استفاده کنند. این وضعیت، فرضیه قدیمی لیبرالیسم را که وابستگی متقابل را مانع جنگ می‌دید، به چالش کشیده و آن را به ابزاری برای اعمال قدرت تبدیل کرده است (Newman, 2019 & Farrell).

تغییر پارادایم از کارایی به امنیت، واکنشی به شوک‌های بزرگی است که نشان داد زنجیره‌های تأمین متمرکز و بهینه شده تا چه حد در برابر بحران‌ها آسیب‌پذیر هستند. در مدل قدیمی، هدف اصلی کاهش هزینه تولید از طریق برون‌سپاری به مناطق ارزان‌قیمت بود، اما اکنون تداوم عرضه و امنیت ملی به اولویت‌های اصلی تبدیل شده‌اند. این تحول منجر به جابجایی سرمایه‌گذاری‌ها از مناطق با ریسک ژئوپلیتیک بالا به سمت مناطق امن‌تر یا داخلی شده است تا تاب‌آوری سیستماتیک افزایش یابد.

سلاح‌انگاری اقتصاد لزوماً به معنای قطع کامل روابط تجاری نیست، بلکه به معنای استفاده از ساختار نابرابر شبکه‌ها برای تحمیل اراده سیاسی بر دیگران است. در واقع، هرچه یک شبکه جهانی کارآمدتر و متمرکزتر باشد، قدرت بیشتری به بازیگری می‌بخشد که گلوگاه آن شبکه را در دست دارد. این تمرکز قدرت در گره‌های خاص، باعث می‌شود که بازیگران پیرامونی به شدت به تصمیمات مرکز وابسته باشند و هزینه‌های خروج از سیستم برای آن‌ها غیرقابل تحمل گردد.

در پارادایم جدید، دولت‌ها دیگر به بازار اجازه نمی‌دهند که به تنهایی در مورد محل استقرار صنایع حیاتی تصمیم‌گیری کند، بلکه با دخالت مستقیم، به دنبال بومی‌سازی زنجیره‌های ارزش هستند. این رویکرد که به «ملی‌گرایی زنجیره تأمین» شهرت یافته، هدفش کاهش وابستگی به دشمنان احتمالی در زمان وقوع درگیری‌های بین‌المللی است. از این منظر، کارایی اقتصادی در ترازوی سنجش، وزن کمتری نسبت به پایداری استراتژیک و استقلال عمل سیاسی پیدا کرده است.

علاوه بر این، تغییر نگاه به زنجیره‌های تأمین باعث شده است که مفاهیمی مانند «حاکمیت اقتصادی» دوباره در کانون توجه سیاست‌گذاران قرار گیرند. دولت‌ها اکنون زنجیره‌های تأمین را نه به عنوان جریان‌های کالایی ساده، بلکه به عنوان ستون‌های فقرات قدرت ملی در نظر می‌گیرند که باید محافظت شوند. بر اساس دیدگاه رابرت بلک‌ویل، استفاده از ابزارهای اقتصادی برای دستیابی به اهداف ژئوپلیتیک، اکنون به رکن اصلی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است (Harris, & Blackwill, 2016).

پيامد این تغییر پارادایم، ظهور نوع جدیدی از رقابت است که در آن «دسترسی» به عنوان سلاح عمل می‌کند؛ دسترسی به بازار، دسترسی به فناوری و دسترسی به منابع. این وضعیت باعث شده است که شرکت‌های چندملیتی که زمانی بازیگران مستقل جهانی بودند، اکنون به عنوان ابزارهای حاکمیتی در خدمت اهداف امنیتی دولت‌های متبوع خود قرار گیرند. این ادغام منافع شرکتی و ملی، فضای تجارت بین‌الملل را بیش از هر زمان دیگری سیاسی و امنیتی کرده است.

در نهایت، سلاح‌انگاری پیوستگی نشان‌دهنده پایان عصر جهانی‌شدن بی‌پروای اقتصادی و آغاز عصر جدیدی از ژئوپلیتیک اقتصادی است. در این دوران، هر گره در زنجیره تأمین یک سنگر احتمالی و هر قرارداد تجاری یک پیمان امنیتی بالقوه محسوب می‌شود. درک این تغییر پارادایم برای تحلیلگران ضروری است، چرا که نشان می‌دهد قواعد بازی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل به طور بازگشت‌ناپذیری تغییر کرده و امنیت به معیار نهایی موفقیت تبدیل شده است.

رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر کنترل گره‌های حیاتی در زنجیره ارزش نیمه‌رساناها

نیمه‌رساناها امروزه به عنوان «نفت قرن بیست و یکم» شناخته می‌شوند و قلب تپنده تمام فناوری‌های مدرن از گوشی‌های هوشمند تا سیستم‌های تسلیحاتی پیشرفته هستند. زنجیره ارزش این صنعت به شدت پیچیده و متمرکز است، به طوری که تنها چند شرکت محدود در جهان توانایی تولید تراشه‌های پیشرفته را دارند. این تمرکز شدید، یک گلوگاه استراتژیک بی‌نظیر ایجاد کرده است که هر قدرتی آن را کنترل کند، می‌تواند روند پیشرفت فناوریانه و توان نظامی رقبا را مدیریت نماید (Miller, 2022). ایالات متحده و چین در حال حاضر در یک جنگ سرد فناوریانه برای تسلط بر این زنجیره ارزش قرار دارند که پیامدهای آن کل جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. واشنگتن با استفاده از ابزارهای قانونی و تحریمی، تلاش می‌کند دسترسی پکن به تجهیزات لیتوگرافی پیشرفته و تخصص طراحی تراشه را محدود کند. این اقدامات با هدف جلوگیری از دستیابی چین به برتری در حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی و محاسبات کوانتومی انجام می‌شود که مستقیماً با امنیت ملی پیوند دارند.

از سوی دیگر، چین با سرمایه‌گذاری‌های میلیاردی در قالب طرح‌هایی مانند «ساخت چین ۲۰۲۵»، به دنبال دستیابی به خودکفایی کامل در تولید تراشه‌ها و شکستن محاصره فناوریانه غرب است. با این حال، به دلیل پیچیدگی فوق‌العاده این صنعت، حذف وابستگی به دانش فنی غربی و زنجیره تأمین جهانی بسیار دشوار و زمان‌بر به نظر می‌رسد. این رقابت منجر به شکل‌گیری بلوک‌های فناوریانه شده است که در آن کشورها ناچار به انتخاب میان استانداردهای شرقی یا غربی هستند.

نقش تایوان در این میان به عنوان حیاتی‌ترین گره در زنجیره تأمین نیمه‌رساناها، اهمیتی ژئوپلیتیک به این جزیره بخشیده است که فراتر از مسائل سرزمینی است. شرکت TSMC تایوان تولیدکننده بیش از ۹۰ درصد از پیشرفته‌ترین تراشه‌های جهان است و هرگونه اختلال در فعالیت آن می‌تواند اقتصاد جهانی را با بحرانی بی‌سابقه مواجه کند. بر اساس تحلیل‌های استراتژیک،

امنیت این زنجیره تأمین به قدری با امنیت جهانی گره خورده است که از آن به عنوان «سپر سیلیکونی» یاد می‌شود (Allison, 2017).

سلاح‌انگاری زنجیره تأمین تراشه‌ها تنها به تولید محدود نمی‌شود، بلکه شامل نرم‌افزارهای طراحی (EDA) و مواد شیمیایی خاص نیز می‌گردد که گلوگاه‌های پنهان محسوب می‌شوند. کشورهای دارنده این فناوری‌ها از آن‌ها به عنوان ابزار فشار برای همراه کردن سایر کشورها با سیاست‌های تحریمی خود استفاده می‌کنند. این وضعیت باعث شده است که حتی متحدان نزدیک نیز به فکر ایجاد ظرفیت‌های تولید داخلی برای کاهش ریسک‌های ناشی از تصمیمات سیاسی قدرت‌های بزرگ بیفتند. علاوه بر جنبه‌های اقتصادی، کنترل بر نیمه‌رساناها تعیین‌کننده موازنه قدرت نظامی در آینده است؛ چرا که تسلیحات هوشمند و پهپادهای خودران به شدت به قدرت پردازش بالا وابسته‌اند. به همین دلیل، رقابت در این حوزه یک بازی با حاصل جمع صفر تلقی می‌شود که در آن عقب ماندن در یک نسل از تراشه‌ها می‌تواند به معنای ضعف دفاعی دائمی باشد. این نگاه امنیتی باعث شده است که دولت‌ها پارانه‌های سنگینی را برای جذب کارخانه‌های تولید تراشه به خاک خود اختصاص دهند. در مجموع، زنجیره ارزش نیمه‌رساناها به وضوح نشان می‌دهد که چگونه یک صنعت تخصصی می‌تواند به مرکز ثقل رقابت‌های ژئوپلیتیک تبدیل شود. کنترل بر گره‌های حیاتی این صنعت، نه تنها ثروت اقتصادی، بلکه قدرت دیکته کردن شرایط سیاسی در عصر دیجیتال را فراهم می‌آورد. آینده نظم جهانی به شدت به این بستگی دارد که کدام قدرت می‌تواند دسترسی پایدارتر و پیشرفته‌تری به این گلوگاه استراتژیک داشته باشد و چگونه از آن علیه رقبا بهره ببرد.

ژئوپلیتیک گذار انرژی: نبرد برای سلطه بر مواد معدنی حیاتی و فلزات استراتژیک

گذار جهانی از سوخت‌های فسیلی به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر، جغرافیای انرژی را از کنترل بر میادین نفتی به سمت تسلط بر معادن فلزات استراتژیک تغییر داده است. عناصری مانند لیتیم، کبالت، نیکل و عناصر نادر خاکی، ارکان اصلی باتری‌های خودروهای برقی و توربین‌های بادی هستند. برخلاف نفت که در مناطق جغرافیایی متعددی یافت می‌شود، ذخایر و به‌ویژه فرآیند پالایش این مواد معدنی به شدت در دست چند بازیگر محدود متمرکز شده است (Yergin, 2020).

چین در حال حاضر به عنوان قدرت بلامنازع در زنجیره تأمین مواد معدنی حیاتی شناخته می‌شود و کنترل بخش بزرگی از فرآوری جهانی این مواد را در اختیار دارد. این وابستگی شدید غرب به چین برای گذار به اقتصاد سبز، یک ریسک ژئوپلیتیک بزرگ ایجاد کرده است که می‌تواند به عنوان سلاحی در تنش‌های دیپلماتیک استفاده شود. پکن پیش از این نشان داده است که آمادگی دارد با محدود کردن صادرات این مواد، صنایع پیشرفته رقبا را تحت فشار قرار دهد.

کشورهای غربی برای مقابله با این انحصار، استراتژی‌های جدیدی را برای تنوع‌بخشی به منابع تأمین و ایجاد زنجیره‌های ارزش «بدون چین» آغاز کرده‌اند. این تلاش‌ها شامل سرمایه‌گذاری در معادن آفریقا، آمریکای لاتین و استرالیا و همچنین بازیافت مواد معدنی است، اما ایجاد این ظرفیت‌ها سال‌ها به طول خواهد انجامید. رقابت بر سر این منابع منجر به شکل‌گیری نوع جدیدی از «دیپلماسی معدنی» شده است که در آن قدرت‌ها برای کسب قراردادهای انحصاری با کشورهای غنی از منبع در حال رقابتند.

ژئوپلیتیک جدید انرژی باعث شده است که کشورهای دارای ذخایر معدنی، مانند شیلی، کنگو و اندونزی، به بازیگران کلیدی در صحنه جهانی تبدیل شوند. این کشورها با آگاهی از ارزش راهبردی منابع خود، به دنبال مدل‌هایی از «ناسیونالیسم منابع» هستند تا سود بیشتری از زنجیره ارزش کسب کنند. با این حال، رقابت قدرت‌های بزرگ برای کنترل این معادن می‌تواند منجر به بی‌ثباتی سیاسی و مداخلات خارجی در این مناطق حساس شود (Gholz, 2014).

تفاوت اساسی میان امنیت نفت و امنیت مواد معدنی در این است که اختلال در عرضه نفت بلافاصله بر حمل‌ونقل اثر می‌گذارد، اما اختلال در مواد معدنی مانع از ساخت زیرساخت‌های جدید انرژی می‌شود. به عبارت دیگر، کنترل بر این مواد به معنای کنترل بر سرعت و جهت‌گیری تحول تکنولوژیک در جهان است. هر کشوری که در این رقابت پیروز شود، نه تنها در حوزه محیط زیست، بلکه در استانداردهای صنعتی و اقتصادی قرن آینده پیش‌تاز خواهد بود.

سلاح‌انگاری مواد معدنی حیاتی، لایه‌های جدیدی از پیچیدگی را به روابط بین‌الملل افزوده است، زیرا بدون این مواد، دستیابی به اهداف توافق‌نامه‌های اقلیمی غیرممکن است. این پارادوکس که گذار به انرژی سبز نیازمند استخراج گسترده و رقابت‌های

ژئوپلیتیک سخت است، یکی از چالش‌های اصلی قرن حاضر محسوب می‌شود. در نتیجه، امنیت انرژی دیگر تنها به معنای جریان نفت نیست، بلکه به معنای دسترسی ایمن به جدول تناوبی عناصر است.

در پایان، نبرد برای سلطه بر مواد معدنی استراتژیک، نقشه جدیدی از وابستگی‌ها و قدرت را ترسیم کرده است که در آن زنجیره تأمین به ابزار اصلی ژئوپلیتیک تبدیل شده است. قدرت‌هایی که نتوانند دسترسی خود را به این گلوگاه‌ها تضمین کنند، در عصر پسا-کربن با حاشیه‌نشینی اقتصادی و ضعف استراتژیک روبرو خواهند شد. این گذار، نه تنها یک تحول فنی و زیست‌محیطی، بلکه بازتعریف کامل توازن قدرت در سطح جهانی بر پایه کنترل بر منابع زیرزمینی نوین است.

گلوگاه‌های فیزیکی تجارت جهانی؛ امنیت تنگه‌ها و کانال‌های راهبردی در عصر تنش

تجارت جهانی علی‌رغم پیشرفت‌های دیجیتال، همچنان به شدت به مسیرهای دریایی و گلوگاه‌های فیزیکی مانند تنگه هرمز، مالاکا، کانال سوئز و پاناما وابسته است. این نقاط استراتژیک، گره‌های حیاتی هستند که حجم عظیمی از کالاهای اساسی و انرژی جهان از آن‌ها عبور می‌کند و هرگونه انسداد در آن‌ها می‌تواند شوک‌های شدیدی به اقتصاد بین‌الملل وارد کند. ژئوپلیتیک این مناطق همواره تحت تأثیر رقابت قدرت‌های دریایی و تنش‌های منطقه‌ای بوده است (Kaplan, 2012).

تنگه مالاکا به عنوان اصلی‌ترین مسیر پیوند دهنده اقیانوس هند و آرام، برای امنیت اقتصادی چین و قدرت‌های شرق آسیا حیاتی است و از آن به عنوان «تنگنای مالاکا» یاد می‌شود. وابستگی شدید چین به این مسیر برای واردات انرژی، باعث شده است که پکن به دنبال مسیرهای جایگزین در قالب طرح «کمربند و جاده» باشد تا از آسیب‌پذیری خود در برابر محاصره احتمالی توسط نیروی دریایی آمریکا بکاهد. این رقابت دریایی، نظامی‌گری در دریای جنوبی چین را به شدت افزایش داده است.

امنیت تنگه هرمز نیز که جریان حیاتی انتقال نفت و گاز جهان محسوب می‌شود، همواره ابزاری برای اعمال فشار سیاسی در بحران‌های خاورمیانه بوده است. سلاح‌انگاری این گلوگاه فیزیکی به معنای تهدید به قطع جریان انرژی جهانی است که می‌تواند قیمت‌ها را به طور جهشی افزایش داده و بازارهای مالی را بی‌ثبات کند. حضور قدرت‌های فرمانطقه‌ای در این آب‌ها نشان‌دهنده اهمیت جهانی حفظ امنیت در این گره‌های استراتژیک است.

کانال سوئز به عنوان پیوند میان آسیا و اروپا، در سال‌های اخیر با چالش‌های جدیدی از جمله انسدادهای تصادفی و تهدیدات ناشی از گروه‌های غیردولتی روبرو بوده است. حادثه کشتی «اور گیون» نشان داد که چگونه توقف در یک گلوگاه فیزیکی می‌تواند زنجیره تأمین جهانی را در عرض چند روز فلج کند. این حوادث باعث شده است که بحث‌هایی در مورد تنوع‌بخشی به مسیرهای تجاری، از جمله مسیر دریایی شمال در قطب شمال، به طور جدی مطرح گردد.

تنش‌های ژئوپلیتیک جدید باعث شده است که آزادی کشتیرانی دیگر یک اصل مسلم انگاشته نشود و به موضوعی برای چانه‌زنی و تقابل تبدیل گردد. قدرت‌های بزرگ با توسعه پایگاه‌های دریایی در نزدیکی این گلوگاه‌ها، سعی در نمایش قدرت و تضمین عبور و مرور ایمن برای خود و متحدانشان دارند. این رویکرد، دریاهای را به عرصه‌ای برای رقابت‌های کلاسیک ژئوپلیتیک در قالب دکترین‌های قدرت دریایی تبدیل کرده است (Mahan, 1890/2010).

علاوه بر تهدیدات نظامی، گلوگاه‌های فیزیکی با چالش‌های زیست‌محیطی و تغییرات اقلیمی نیز روبرو هستند که می‌تواند ظرفیت عبور و مرور آن‌ها را محدود کند. به عنوان مثال، خشکسالی در کانال پاناما نشان داد که چگونه عوامل طبیعی می‌توانند بر کارایی یک گلوگاه استراتژیک تأثیر بگذارند و هزینه‌های حمل‌ونقل جهانی را افزایش دهند. این تداخل عوامل طبیعی و انسانی، مدیریت این نقاط حساس را بیش از پیش دشوار ساخته است.

در نهایت، گلوگاه‌های فیزیکی تجارت جهانی همچنان به عنوان یکی از سنتی‌ترین و در عین حال موثرترین ابزارهای سلاح‌انگاری اقتصاد باقی مانده‌اند. کنترل یا توانایی تهدید این مسیرها، به بازیگران اجازه می‌دهد تا بر جریان کالاها نظارت کرده و در مواقع لزوم از آن به عنوان اهرم فشار استفاده کنند. در عصر تنش‌های فزاینده، امنیت این مسیرها نه تنها یک موضوع اقتصادی، بلکه رکنی اساسی در استراتژی‌های دفاعی و امنیت ملی قدرت‌های جهانی است.

ژئوپلیتیک زیرساخت‌های دیجیتال: کابل‌های زیردریایی و امنیت جریان داده‌ها

در عصر اطلاعات، ستون فقرات جهانی شدن نه تنها مسیرهای دریایی، بلکه شبکه‌ای گسترده از کابل‌های فیبر نوری زیردریایی است که بیش از ۹۹ درصد داده‌های بین‌المللی را منتقل می‌کنند. این زیرساخت‌های فیزیکی که اطلاعات مالی، نظامی و شخصی را جابجا می‌کنند، به یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های استراتژیک در رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل شده‌اند. هر کشوری که بر این کابل‌ها یا نقاط اتصال آن‌ها کنترل داشته باشد، قدرت بی‌نظیری در شنود، سانسور یا قطع جریان اطلاعات خواهد داشت. رقابت میان ایالات متحده و چین در حوزه کابل‌های زیردریایی، به شدت در حال افزایش است؛ واشنگتن با استناد به امنیت ملی، تلاش می‌کند از مشارکت شرکت‌های چینی مانند «هواوی مارین» در پروژه‌های بزرگ جلوگیری کند. این رویکرد با هدف جلوگیری از دسترسی پکن به جریان‌های داده و کاهش نفوذ دیجیتال چین در مناطق استراتژیک مانند جنوب شرق آسیا و اروپا دنبال می‌شود. این وضعیت منجر به دواپاره شدن احتمالی اینترنت و شکل‌گیری «دیوارهای آتش» فیزیکی در اعماق اقیانوس‌ها شده است.

سلاح‌انگاری زیرساخت‌های دیجیتال به معنای توانایی یک بازیگر برای قطع دسترسی رقیب به اینترنت جهانی یا تخریب کابل‌ها در زمان درگیری است که می‌تواند منجر به فلج شدن سیستم‌های مالی و ارتباطی گردد. به دلیل تمرکز مسیرهای کابل در نقاط خاص جغرافیایی مانند تنگه لوزون یا دریای سرخ، این نقاط به گلوگاه‌های دیجیتالی تبدیل شده‌اند که در برابر حملات فیزیکی یا سایبری بسیار آسیب‌پذیرند. امنیت این گره‌ها اکنون بخشی از دکترین‌های امنیت ملی کشورها شده است. حاکمیت داده‌ها و بومی‌سازی زیرساخت‌های ابری نیز بخشی از این رقابت ژئوپلیتیک برای کنترل جریان اطلاعات است. کشورها به دنبال آن هستند تا داده‌های شهروندان و صنایع خود را در داخل مرزهای فیزیکی نگه دارند تا از جاسوسی خارجی و سلاح‌انگاری دسترسی به داده‌ها جلوگیری کنند. این رویکرد، مفهوم سنتی مرز را به فضای سایبری کشانده و چالش‌های جدیدی برای شرکت‌های فناوری چندملیتی ایجاد کرده است (Nye, 2011).

علاوه بر کابل‌ها، ایستگاه‌های فرود کابل (Landing Stations) نیز نقاط حساس ژئوپلیتیک محسوب می‌شوند که تحت حاکمیت دولت‌های میزبان قرار دارند. دولت‌ها می‌توانند با وضع قوانین سخت‌گیرانه یا کنترل مستقیم بر این ایستگاه‌ها، بر ترافیک داده‌های عبوری نظارت کنند. این قدرت نظارتی به بازیگران اجازه می‌دهد تا از اطلاعات به عنوان ابزاری برای جنگ اطلاعاتی و تأثیرگذاری بر روندهای سیاسی و اقتصادی سایر کشورها استفاده کنند.

توسعه اینترنت ماهواره‌ای به عنوان جایگزینی برای کابل‌های زیردریایی، لایه جدیدی از رقابت را در فضا ایجاد کرده است، اما همچنان کابل‌ها به دلیل ظرفیت و سرعت بالا، رکن اصلی باقی مانده‌اند. وابستگی متقابل دیجیتال باعث شده است که امنیت سایبری و امنیت فیزیکی زیرساخت‌ها به طور جدایی‌ناپذیری با هم پیوند بخورند. در این فضا، بازیگری که بتواند امنیت جریان داده‌های خود را تضمین و دسترسی رقیب را تهدید کند، برتری استراتژیک قابل توجهی خواهد داشت.

در پایان، ژئوپلیتیک زیرساخت‌های دیجیتال نشان می‌دهد که نبرد برای قدرت در قرن ۲۱ در اعماق دریاها و در میان کابل‌های نوری در جریان است. سلاح‌انگاری جریان داده‌ها، یکی از پیچیده‌ترین و پنهان‌ترین ابزارهای قدرت است که می‌تواند بدون شلیک حتی یک گلوله، ساختارهای یک کشور را فرو بپاشد. از این رو، حفاظت از این گلوگاه‌های استراتژیک و تنوع‌بخشی به مسیرهای ارتباطی، به اولویاتی حیاتی برای حفظ حاکمیت در عصر دیجیتال تبدیل شده است.

تحریم‌های اقتصادی و ابزارسازی از سیستم‌های مالی بین‌المللی به مثابه سلاح

سیستم مالی بین‌المللی، به‌ویژه شبکه پیام‌رسانی مالی سوئیفت (SWIFT) و سلطه دلار آمریکا، به یکی از قدرتمندترین ابزارهای سلاح‌انگاری اقتصاد در دست قدرت‌های غربی تبدیل شده است. دسترسی به سیستم بانکی جهانی یک گلوگاه استراتژیک است که قطع آن می‌تواند یک کشور را از تجارت بین‌المللی محروم کرده و باعث فروپاشی ارزش پول ملی و بحران‌های اجتماعی گردد. تحریم‌های مالی اکنون به عنوان جایگزینی کم‌هزینه و موثر برای درگیری‌های نظامی سنتی به کار گرفته می‌شوند (Drezner, 2021).

استفاده گسترده از تحریم‌ها، به‌ویژه در موارد اخیر، باعث شده است که بسیاری از کشورها به دنبال جایگزین‌هایی برای دلار و سیستم‌های پرداخت غربی باشند تا آسیب‌پذیری خود را کاهش دهند. چین با توسعه یوان دیجیتال و سیستم پرداخت بین‌بانکی CIPS، و روسیه با سیستم SPFS، در تلاشند تا زیرساخت‌های مالی موازی ایجاد کنند. این فرآیند که به «دلارزدایی» شهرت یافته، هدفش شکستن سلاح‌انگاری سیستم مالی و ایجاد یک نظم چندقطبی در مبادلات بین‌المللی است.

سلاح‌انگاری دلار به این دلیل امکان‌پذیر است که اکثر مبادلات جهانی و ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی بر پایه این ارز استوار است، که به ایالات متحده قدرت قضایی فرامرزی می‌بخشد. این وضعیت به واشنگتن اجازه می‌دهد تا نه تنها شرکت‌های خود، بلکه شرکت‌های کشورهای ثالث را نیز به دلیل تجارت با کشورهای تحت تحریم مجازات کند. این قدرت که به «تحریم‌های ثانویه» معروف است، یکی از جنجالی‌ترین ابزارهای فشار در ژئوپلیتیک معاصر محسوب می‌شود.

با این حال، استفاده بیش از حد از این سلاح مالی ممکن است در بلندمدت به تضعیف جایگاه دلار و کارایی تحریم‌ها منجر شود، زیرا بازیگران را به سمت بازارهای غیررسمی و سیستم‌های غیرقابل ردیابی سوق می‌دهد. منتقدان معتقدند که سلاح‌انگاری اقتصاد از طریق سیستم مالی، اعتماد جهانی به ثبات نظم مالی بین‌المللی را خدشه‌دار کرده است. این بی‌اعتمادی باعث شده است که حتی متحدان غربی نیز به دنبال ایجاد مکانیسم‌هایی برای محافظت از شرکت‌های خود در برابر اثرات فرامرزی تحریم‌ها باشند. سیستم‌های پرداخت دیجیتال و رمزارزها نیز به عنوان ابزارهای احتمالی برای دور زدن گلوگاه‌های مالی سنتی ظهور کرده‌اند، اما هنوز نتوانسته‌اند جایگزین کاملی برای نقدینگی و امنیت دلار باشند. قدرت‌های بزرگ با آگاهی از این موضوع، در حال تدوین قوانین سخت‌گیرانه برای کنترل این حوزه‌های نوظهور هستند تا انحصار خود را بر ابزارهای مالی حفظ کنند. رقابت بر سر استانداردهای مالی دیجیتال، جبهه جدیدی در سلاح‌انگاری اقتصاد گشوده است.

از سوی دیگر، تحریم‌های مالی بر زنجیره‌های تأمین فیزیکی نیز اثر می‌گذارند، زیرا بدون دسترسی به اعتبارات اسنادی و بیمه‌های بین‌المللی، حمل‌ونقل کالا غیرممکن می‌شود. این پیوند میان مالی و تجارت فیزیکی، قدرت تخریبی تحریم‌ها را دوچندان کرده و آن را به ابزاری جامع برای انزوای راهبردی رقبا تبدیل ساخته است. در واقع، سیستم مالی به عنوان سیستم عامل تجارت جهانی عمل می‌کند که هرگونه اختلال در آن، کل برنامه‌های اقتصادی یک کشور را مختل می‌سازد.

در نهایت، ابزارسازی از سیستم‌های مالی نشان‌دهنده اوج سلاح‌انگاری پیوستگی است، جایی که شبکه‌های همکاری به ابزارهای قهری تبدیل می‌شوند. نبرد برای حفظ یا شکستن این سلطه مالی، تعیین‌کننده توازن قدرت در دهه آینده خواهد بود. تا زمانی که جایگزین معتبری برای زیرساخت‌های مالی کنونی وجود نداشته باشد، این گلوگاه به عنوان موثرترین سلاح در زرادخانه ژئوپلیتیک قدرت‌های برتر باقی خواهد ماند.

ظهور بلوک‌بندی‌های جدید تجاری: از جهانی‌زدایی تا استراتژی «دوست‌گزینی»

در پاسخ به سلاح‌انگاری زنجیره‌های تأمین، نظم تجارت جهانی از یکپارچگی فراگیر به سمت شکل‌گیری بلوک‌های تجاری مبتنی بر نزدیکی‌های سیاسی و ارزش‌های مشترک در حال حرکت است. استراتژی «دوست‌گزینی» (Friend-shoring) که توسط جانت یلن مطرح شد، بر این ایده استوار است که زنجیره‌های تأمین باید به کشورهای متحد و قابل اعتماد منتقل شوند. این رویکرد به معنای پایان عصر جهانی‌شدن صرفاً بر پایه کارایی و آغاز عصری است که در آن همسویی سیاسی شرط لازم برای تجارت است. این تحول منجر به بازتعریف اتحادهای راهبردی شده است، جایی که توافق‌نامه‌های تجاری جدید بیش از آنکه بر کاهش تعرفه‌ها متمرکز باشند، بر امنیت زنجیره تأمین و استانداردهای مشترک تأکید دارند. بلوک‌بندی‌های نوین مانند "Indo-Pacific Economic Framework" نشان‌دهنده تلاش برای ایجاد شبکه‌های اقتصادی مقاوم در برابر فشارهای رقبا هستند. این روند باعث می‌شود که جهان به حوزه‌های نفوذ اقتصادی جداگانه‌ای تقسیم شود که تعامل میان آن‌ها به شدت محدود و کنترل شده است.

جهانی‌زدایی به معنای توقف کامل تجارت نیست، بلکه به معنای تغییر ساختار آن از شبکه‌های پیچیده و طولانی به زنجیره‌های کوتاه‌تر، محلی‌تر و امن‌تر است. این فرآیند که گاهی «ریسک‌زدایی» نامیده می‌شود، هزینه‌های تولید را افزایش می‌دهد اما در

مقابل، تاب‌آوری اقتصادها را در برابر تکان‌های ژئوپلیتیک ارتقا می‌بخشد. شرکت‌های بزرگ اکنون ناچارند بین دسترسی به بازارهای ارزان و امنیت بلندمدت عملیاتی خود، یکی را انتخاب کنند که انتخابی دشوار و پرهزینه است.

ظهور این بلوک‌بندی‌ها چالش بزرگی برای کشورهای در حال توسعه ایجاد کرده است که پیش از این از جهانی‌شدن برای رشد اقتصادی بهره می‌بردند. اکنون این کشورها برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی، ناچارند در رقابت‌های قدرت‌های بزرگ موضع‌گیری کنند تا به عنوان «دوست» شناخته شده و در زنجیره‌های تأمین جدید جای گیرند. این وضعیت می‌تواند منجر به تعمیق شکاف‌های بین‌المللی و کاهش همکاری‌های جهانی در موضوعاتی مانند تغییرات اقلیمی و بهداشت عمومی گردد.

علاوه بر جنبه‌های سیاسی، بلوک‌بندی‌های جدید بر پایه استانداردهای فنی و پلتفرم‌های دیجیتال مشترک نیز شکل می‌گیرند. هر بلوک تلاش می‌کند استانداردهای خود را در حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی و اینترنت اشیاء تثبیت کند تا وابستگی ساختاری اعضای خود را افزایش دهد. این «جنگ استانداردها» باعث می‌شود که انتقال از یک بلوک به بلوک دیگر برای کشورها و شرکت‌ها بسیار هزینه‌بر و از نظر فنی دشوار باشد، که خود نوعی وابستگی جدید ایجاد می‌کند.

در این میان، مفهوم «خودمختاری استراتژیک» به هدف اصلی بلوک‌هایی مانند اتحادیه اروپا تبدیل شده است تا از وابستگی مفرط به هر یک از دو قدرت بزرگ (آمریکا و چین) پرهیز کنند. با این حال، حفظ این استقلال در جهانی که زنجیره‌های تأمین آن به شدت در هم تنیده است، چالشی بزرگ محسوب می‌شود. واقعیت این است که حتی درون بلوک‌ها نیز رقابت‌هایی بر سر رهبری و کنترل گلوگاه‌های داخلی وجود دارد که انسجام آن‌ها را تهدید می‌کند.

در مجموع، حرکت به سمت دوست‌گزینی و بلوک‌بندی‌های تجاری، واکنشی مستقیم به ناامنی ناشی از سلاح‌انگاری اقتصاد است. این روند، جغرافیای تجارت جهانی را به نفع امنیت ملی بازآرایی می‌کند و به جای بازارهای آزاد، «بازارهای حفاظت‌شده» را جایگزین می‌سازد. آینده اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دستان بلوک‌هایی خواهد بود که بتوانند میان کارایی اقتصادی و وفاداری سیاسی تعادلی پایدار ایجاد کنند، هرچند این کار به قیمت کاهش رشد اقتصادی جهانی تمام شود.

حاکمیت فناورانه و تلاش برای خودمختاری استراتژیک در زنجیره‌های تأمین نوظهور

حاکمیت فناورانه به معنای توانایی یک کشور برای توسعه، کنترل و حفاظت از فناوری‌های کلیدی است که زیربنای امنیت و شکوفایی اقتصادی آن را تشکیل می‌دهند. در عصر حاضر که فناوری به ابزار اصلی قدرت تبدیل شده، خودمختاری استراتژیک تنها از طریق کاهش وابستگی به گلوگاه‌های تحت کنترل بیگانگان امکان‌پذیر است. این موضوع باعث شده است که سیاست‌های صنعتی که زمانی منسوخ پنداشته می‌شدند، دوباره به قلب برنامه‌های اقتصادی دولت‌ها بازگردند.

تلاش برای خودمختاری استراتژیک در حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی، بیوتکنولوژی و انرژی‌های پاک، فراتر از یک رقابت تجاری ساده و در واقع یک نبرد برای بقای سیاسی است. کشورها با درک این موضوع که وابستگی فناورانه می‌تواند منجر به حقارت سیاسی شود، در حال سرمایه‌گذاری‌های کلان در تحقیق و توسعه داخلی هستند. این رویکرد به دنبال ایجاد «زنجیره‌های تأمین بسته» است که در آن تمامی مراحل از ایده تا تولید نهایی در داخل مرزهای ملی یا بلوک‌های متحد انجام شود.

با این حال، دستیابی به حاکمیت کامل فناورانه در دنیای امروز به دلیل پیچیدگی و توزیع جهانی دانش، تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد. به همین دلیل، استراتژی بسیاری از کشورها به جای خودکفایی مطلق، بر «کاهش وابستگی‌های حساس» و ایجاد «وابستگی‌های متقابل متقارن» متمرکز شده است. این به معنای آن است که یک کشور باید در برخی گره‌های زنجیره تأمین جهانی چنان قدرتمند شود که بتواند از آن به عنوان اهرمی برای تضمین دسترسی به سایر گره‌ها استفاده کند.

در این مسیر، نقش دولت‌ها از تنظیم‌گر بازار به سرمایه‌گذار ریسک‌پذیر و معمار زنجیره تأمین تغییر یافته است. قوانین جدید در ایالات متحده و اروپا (مانند قانون تراشه‌ها) نمونه‌هایی از این دخالت مستقیم برای تضمین حاکمیت فناورانه هستند. این قوانین نه تنها بودجه‌های کلانی را به صنایع داخلی اختصاص می‌دهند، بلکه محدودیت‌های سختی را نیز برای همکاری شرکت‌های داخلی با رقبای خارجی وضع می‌کنند تا از نشت دانش فنی جلوگیری نمایند.

چالش اصلی در مسیر خودمختاری استراتژیک، توازن میان نوآوری و امنیت است؛ چرا که محدود کردن همکاری‌های بین‌المللی می‌تواند سرعت پیشرفت علمی را کاهش دهد. با این حال، منطق ژئوپلیتیک حکم می‌کند که داشتن فناوری اندکی قدیمی‌تر اما

مطمئن، بهتر از وابستگی به پیشرفته‌ترین فناوری‌هایی است که هر لحظه ممکن است به سلاحی علیه خود کشور تبدیل شوند. این پارادوکس، جوهره اصلی سیاست‌گذاری در حوزه حاکمیت فناوری در دهه جاری است.

علاوه بر این، حاکمیت فناوری با مفهوم «حاکمیت ابری» و کنترل بر داده‌های زیرساختی نیز گره خورده است. کشورها به دنبال آن هستند تا با ایجاد زیرساخت‌های بومی برای ذخیره‌سازی و پردازش داده‌ها، از نفوذ و کنترل قدرت‌های بزرگ فناوری (Big Tech) که اغلب در خدمت منافع ملی دولت‌های خود هستند، بکاهند. این تلاش برای استقلال دیجیتال، بخش جدایی‌ناپذیری از پازل خودمختاری استراتژیک در قرن ۲۱ محسوب می‌شود (Leonard, 2021).

در نهایت، رقابت برای حاکمیت فناوری نشان‌دهنده این واقعیت است که زنجیره‌های تأمین نوظهور، میدان اصلی تعیین برتری در نظام بین‌الملل هستند. کشورهایی که بتوانند گلوگاه‌های فناوری خود را مدیریت کرده و از تبدیل شدن آن‌ها به نقطه ضعف جلوگیری کنند، در جایگاه قدرت قرار خواهند گرفت. خودمختاری استراتژیک در این معنا، نه به معنای انزوا، بلکه به معنای مدیریت هوشمندانه پیوستگی‌ها در جهانی است که در آن هر پیوند می‌تواند یک تهدید یا یک فرصت باشد.

نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر نشان داد که زنجیره‌های تأمین جهانی از سازوکارهای صرفاً اقتصادی به ابزارهای کلیدی ژئوپلیتیک تبدیل شده‌اند. سلاح‌انگاری پیوستگی، پارادایم حاکم بر روابط بین‌الملل را تغییر داده و امنیت را بر کارایی مقدم داشته است. در این فضای جدید، هر گره در زنجیره ارزش می‌تواند به عنوان اهرمی برای اعمال فشار یا تضمین قدرت به کار گرفته شود. این تغییر رویکرد، لزوم بازنگری در استراتژی‌های ملی را برای تمامی بازیگران بین‌المللی دوچندان کرده است.

رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر گلوگاه‌های استراتژیک مانند نیمه‌رساناها و مواد معدنی، نقشه جدیدی از قدرت را ترسیم کرده است. این نبرد نه تنها بر سر ثروت، بلکه برای کنترل آینده فناوری و امنیت ملی است که در اعماق معادن و آزمایشگاه‌ها جریان دارد. وابستگی به این گلوگاه‌ها، آسیب‌پذیری‌هایی ایجاد کرده که تنها با تنوع‌بخشی و ایجاد تاب‌آوری قابل مدیریت هستند. جهان امروز، جهانی است که در آن جغرافیا با تکنولوژی پیوندی ناگسستنی یافته است.

گلوگاه‌های فیزیکی و دیجیتالی نیز به عنوان میدان‌های نبرد نوین، اهمیت سنتی خود را در قالبی جدید حفظ کرده‌اند. از تنگه‌های راهبردی تا کابل‌های زیردریایی، امنیت مسیرهای انتقال کالا و داده به رکن اصلی ثبات جهانی تبدیل شده است. اختلال در هر یک از این نقاط، می‌تواند پیامدهای دومینویی داشته باشد که فراتر از مناطق جغرافیایی خاص، کل سیستم بین‌الملل را متأثر سازد. حفاظت از این زیرساخت‌ها، اکنون اولویتی جهانی و حیاتی است.

سلاح‌انگاری سیستم مالی و ظهور بلوک‌بندی‌های جدید تجاری، نشان‌دهنده گذار به یک نظم چندقطبی و احتمالاً متفرق است. استراتژی‌هایی مانند دوست‌گزینی، گرچه امنیت را افزایش می‌دهند، اما هزینه‌های اقتصادی سنگینی بر جای گذاشته و همکاری‌های بین‌المللی را دشوارتر می‌کنند. این روند، جهانی‌شدن را با چالشی بی‌سابقه روبرو کرده است که می‌تواند به تضعیف نهادهای چندجانبه‌گرا منجر شود. آینده نظم اقتصادی، در تعامل یا تقابل این بلوک‌های نوین شکل خواهد گرفت.

در نهایت، دستیابی به خودمختاری استراتژیک و حاکمیت فناوری، ضرورت گریزناپذیر برای بقا در عصر سلاح‌انگاری اقتصاد است. کشورها باید میان پیوستگی جهانی و استقلال ملی تعادلی هوشمندانه برقرار کنند تا از آسیب‌های احتمالی مصون بمانند. زنجیره تأمین دیگر یک موضوع فنی نیست، بلکه قلب تپنده سیاست خارجی و امنیت ملی در قرن بیست و یکم است. درک این واقعیت، کلید فهم تحولات آینده در عرصه ژئوپلیتیک جهانی خواهد بود.

منابع و مراجع

- 1) Allison, G. (2017). *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?*. Houghton Mifflin Harcourt.
- 2) Blackwill, R. D., & Harris, J. M. (2016). *War by Other Means: Geoeconomics and Statecraft*. Harvard University Press.
- 3) Drezner, D. W. (2021). *The Hidden Hand of American Hegemony: Institutional Design and International Outcomes*. Cornell University Press.
- 4) Farrell, H., & Newman, A. L. (2019). *Weaponized Interdependence: How Global Economic Networks Shape State Coercion*. *International Security*, 44(1), 42-79.
- 5) Gholz, E. (2014). *Rare Earth Elements and National Security*. Council on Foreign Relations.
- 6) Kaplan, R. D. (2012). *The Revenge of Geography: What the Map Tells Us About Coming Conflicts and the Battle Against Fate*. Random House.
- 7) Leonard, M. (2021). *The Age of Unpeace: How Connectivity Causes Conflict*. Bantam Press.
- 8) Mahan, A. T. (2010). *The Influence of Sea Power Upon History, 1660-1783*. Cambridge University Press. (Original work published 1890).
- 9) Miller, C. (2022). *Chip War: The Fight for the World's Most Critical Technology*. Scribner.
- 10) Nye, J. S. (2011). *The Future of Power*. PublicAffairs.
- 11) Yergin, D. (2020). *The New Map: Energy, Climate, and the Clash of Nations*. Penguin Press.